



پیغام عشق

قسمت ہزار و سیصد و نود و چہارم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۶ گنج حضور، بخش دوم (۲)

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۸۶

صورتِ بی صورتِ بی حدِّ غیب

ز آینهٔ دل دارد آن موسی به جیب

صورتِ بی نهایت و بی صورتِ عالمِ غیب، با فضاگشایی از آینهٔ دل موسی، بر او تابید و او به بی نهایت و ابدیت خداوند زنده گشت، طوری که موسی دست در گریبان خود می کرد و دستش مانند خورشید می درخشید. به عبارتی خرد خداوند بر تمام اعمال او جاری می شد.

قرآن کریم، سورهٔ قصص (۲۸)، آیهٔ ۳۲

«اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِّنْ غَيْرِ سَوْءٍ»

«دست خود در گریبان ببر تا بیرون آید سفید بی هیچ آسیبی»

[معجزهٔ ما هم اگر فضا باز شود و هیچ همانندگی در مرکزمان باقی نماند، این است که خردِ آسمانِ فضای گشوده شده در عمل به کار ما می آید.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۸۷

گرچه آن صورت ننگجد در فلک

نه به عرش و کرسی و نی بر سمک

*عرش و کرسی: کنایه از مجموعهٔ جهان هستی



*سَمَك: ماهی، قدما می پنداشتند که زمین بر پشت ماهی قرار دارد.

اگرچه صورت بی نهایت خداوند در فلک و عرش، کرسی و زمین، و به طور کلی هر آن چه که ذهن نشان می دهد نمی گنجد. [سَمَك به معنای ماهی می باشد. در قدیم مردم معتقد بودند که زمین بر پشت ماهی قرار گرفته است.]

نکته: این که ما یک سری باور درست کرده و براساس آن خدا را می پرستیم، یا مکان هایی را مقدس می شماریم و خداوند را در آن جست و جو می کنیم، همه این ها باورهای غلط جسمی ست. بنابراین ما باید فضا را بگشاییم تا به حقیقت خداوند زنده شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۸۸

ز آن که محدود است و معدود است آن

آینه دل را نباشد حد، بدان

زیرا آن چه که انسان با آن همانیده می شود و در مرکزش می گذارد، محدود و قابل شمارش است، اما وقتی فضای درونش باز می شود، از حس محدودیت ذهن رها شده، در آینه دل خود بی نهایت عمق و ریشه داری را حس می کند.

نکته: باید در خود بازبینی کنیم که ما جزو چینیان، انسان های من ذهنی هستیم یا جزو رومیان که فضاگشایی می کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۸۹

عقل اینجا ساکت آمد یا مُضِلّ

ز آن که دل با اوست، یا خود اوست دل

*مُضِلّ: گمراه کننده



عقل جزوی ذهنی و فکرهای پشت سرهم، از کیفیت تجلی حضرت پروردگار بر دل، یا ساکت ماند یا اگر حرفی زد گمراه کننده شد، چراکه عقل ذهن این جهانی است، اما دل انسان فضاگشا یا با خداست یا خود خداوند است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۹۰

عکسِ هر نقشی نتابد تا ابد

جز ز دل، هم با عدد، هم بی عدد

انعکاس هر نقش ذهنی جاودانه نمی باشد و محدود است، در نتیجه در جهان بیرون پایدار نمی ماند، به جز آینه دل انسانی که از همانندگی ها پاک گشته و نهایت ندارد. حال این دل، هم قابل شمارش است چون مرتب در حال خلق کردن است، و هم غیر قابل شمارش است چون زنده شدن انسان به خداوند شمردنی نیست.

[«بی عدد» یعنی ما به خداوند زنده شویم و «عدد» یعنی تولید چیزهای متفرقه در ما به صورت صنع و آفرینش.]

نکته: علت نزاع انسان ها با یکدیگر این است که آن ها در محدودیت ذهن زندگی می کنند. حال اگر آن ها در مقابل یکدیگر فضا را باز کنند و با الگوهای زندگی همانیده نشوند و تفاوت ها را بپذیرند، همه این اختلافات از میان برمی خیزد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۹۱

تا ابد هر نقشِ نو کاید بر او

می نماید بی قصوری اندر او

*بی قصور: بدون حجاب و آشکارا

دل انسانی که از همانندگی ها خالی گشته و به بی نهایت و ابدیت خداوند زنده شده است، هر نقش جدیدی که بیاید تا ابد، بدون هیچ کوتاهی یا تغییری در او جلوه می کند.



[به عبارتی چون دل انسان زنده به خدا از تمام نیازها خالی است، نیاز دیگر انسان‌ها و هر چیز بیرونی را متوجه می‌گردد و تصویر آن در آینه دلش بدون قصور و کوتاهی نشان داده می‌شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۹۲

اهل صیقل رسته‌اند از بو و رنگ

هر دمی بینند خوبی بی‌درنگ

کسانی که با کار کردن روی خود، زنگار همانیدگی‌ها را از دلشان پاک کرده و آن را صیقل داده‌اند، از رنگ و بوی افکار همانیده و هیجاناتی که از اعمال فکر بر روی بدن ایجاد می‌شود رها شده و هر لحظه خوبی و صنع زندگی را مشاهده می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۹۳

نقش و قشر علم را بگذاشتند

رایت علم‌الیقین افراشتند

*علم‌الیقین: آن که از مرحله صورت‌های ذهنی گذشته و به عین (شهود حق) رسیده باشد.

کسانی که فکر همانیده و هیجان نداشته و درد ایجاد نمی‌کنند، به صورت ظاهری و پوسته علمی که توسط ذهن به آن‌ها نشان داده می‌شود، توجهی نداشته و آن را دور انداخته‌اند؛ بنابراین درحالی که در فضای گشوده شده به زندگی و خرد آن وصل هستند، با اطمینان از این که علمشان از سوی خداوند است نه از ذهن، پرچم علم‌الیقین را افراشته می‌سازند. در این حالت اگرچه زندگی از آن‌ها برای آفریدن استفاده می‌کند، اما آن‌ها به آفریده توجهی ندارند.

نکته: علم خداوند ارتباطی با یادگیری ذهن و سواد کتابی نداشته و ورای آن چیزی است که ذهن نشان می‌دهد.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۹۴

رفت فکر و، روشنایی یافتند

نحر و بحر آشنایی یافتند

*نحر: مقابل هم قرار گرفتن، رویاروی کسی شدن، نزدیکی، قرب

بنابراین رفته رفته با شکستن الگوهای جامد و محدودکننده ذهنی، فکرهای هم‌هویت‌شده از بین رفتند و درونشان به نور عدم روشن شد. پس با زنده شدن به خداوند، به‌طور کامل با او آشنا شدند و چنان به او نزدیک شدند که به‌جای زندگی کردن برحسب الگوهای جامد، خود زندگی به آن‌ها می‌گوید چگونه زندگی کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۹۵

مرگ، کاین جمله از او در وحشت‌اند

می‌کنند این قوم بر وی ریشخند

مرگ که تمام مردم از آن وحشت دارند در نظر چنین انسان‌های زنده‌به‌حضور مسخره است و از آن هراسی ندارند؛ زیرا آن‌ها با تن خود همانیده نیستند و زندگی در ورای این تن را تجربه کرده‌اند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۹۶

کس نیابد بر دل ایشان ظفر

بر صدف آید ضرر، نی بر گهر

*ظفر: پیروزی، دست یافتن



هیچ کس نمی تواند به دل انسان های زنده به حضور آسیبی بزند و بر آن ها غالب شود، چرا که آن ها با هیچ چیز همانیده نیستند؛ نهایتاً می توان به جسم آن ها آسیب رساند، اما به روح آن ها که به خداوند زنده است هیچ آسیبی نخواهد رسید. همان طور که کسی به مروارید درون صدف دسترسی ندارد و فقط می تواند به همان پوسته بیرونی آن آسیب برساند.

نکته: صدف پوسته بیرونی ما یعنی تن و فکرهای ما است. مردم فقط می توانند به همانیدگی های ما لطمه بزنند، بنابراین اگر احساس می کنیم به ما ضرر خورده، به این خاطر است که با چیزها همانیده هستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۹۷

گرچه نحو و فقه را بگذاشتند

لیک، محو و فقر را برداشتند

اگرچه چنین انسان هایی نحو و فقه یا همین الگوهای جامد ذهنی را رها کرده اند، اما در اثر صفر کردن من ذهنی، هیچ منیتی در ذهن برایشان باقی نماند به طوری که کاملاً محو شدند و مرکزشان را عدم کردند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۹۸

تا نقوشِ هشت جنت تافته ست

لوح دلشان را پذیرا یافته ست

*هشت جنت: هشت بهشت، به اعتبار این است که برای بهشت هشت در قائل شده اند.

انسان های زنده به حضور چنان دل پذیرایی دارند که انعکاس هشت درجه از بهشت در وجودشان تجلی یافته، زیرا آن ها احساس حقارت در ذهن ندارند بلکه خود را شایسته می دانند.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۹۹

برتراند از عرش و کرسی و خلا

ساکنان مَفْعَدِ صِدْقِ خدا

*مَفْعَد: جایگاه، نشست گاه

انسان‌هایی که به خدا زنده شده‌اند از تمام کائنات و هرچه در آن هست و حتی خلئی که آن را در برگرفته برتر هستند. آن‌ها تجلیِ خداوند بوده و هیچ‌گونه انحرافی در آن‌ها وجود ندارد؛ بنابراین هیچ فکر همانیده و درد و دروغی به مرکزشان راه پیدا نمی‌کند. جایگاهِ چنین کسانی محلِ راستیِ خداوند یا فضایِ گشوده‌شده، در همین دلِ خالی از همانیدگی است.

قرآن کریم، سوره قمر (۵۴)، آیه ۵۵

«فِي مَفْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ.»

«در جایگاهی پسندیده [یعنی همان پایگاهِ صدقِ خداوند]، نزد فرمانروایی توانا.»

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۶ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۶ گنج حضور، بخش سوم

تیترا

«بیان آن که تنِ خاکی آدمی همچون آهنِ نیکو جوهر قابلِ آینه شدن است، تا در او هم در دنیا، بهشت و دوزخ و قیامت و غیر آن معاینه بنماید، نه بر طریق خیال»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۶۹

پس چو آهن گرچه تیره هیکلی

صیقلی کن، صیقلی کن، صیقلی

*صیقلی: درخشان و تابان

پس ای انسان، گرچه این جسمِ خاکی تو در اثرِ همانیده شدن با چیزها و چرخش افکار همانیده یک من‌ذهنی پردرد تشکیل داده و فعلاً مانند آهن، سیاه و تیره شده، اما تو با فضاگشایی‌های پی‌درپی، بگذار تا زندگی از طریق «قضا و کُنْ فُکَانَ» آهن درونت را صیقل دهد و همانیدگی‌هایت را بیندازد تا در نهایت دلِ تو همچون آینه‌ای شود که نور ایزدی را در تمام جهان منعکس می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۷۰

تا دلت آینه گردد، پُرسُور

اندر او هر سو ملیحی سیم‌بر

*سیم‌بر: کسی که تنی سفید مانند نقره دارد.



شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها را آن قدر ادامه بده تا مرکزت مانند آینه شفاف شود و تجلی خداوند و تصاویر غیبی چون خرد، حس امنیت، قدرت و شادی بی سبب در هر قسمت آن به صورت سپیداندامی زیبارو دیده شود.

نکته: عدم کردن مرکز مستلزم تمرکز روی خود و بحث نکردن با دیگران است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۷۱

آهن ار چه تیره و بی نور بود

صیقلی، آن تیرگی از وی زدود

*صیقلی: درخشان و تابان

اگرچه آهن در ابتدا تیره و بی نور بود، اما صیقل زدن به آن موجب از بین رفتن سیاهی آن شده و آهن را همچون آینه صاف و درخشان می کند. به همان ترتیب دل انسان نیز اگرچه توسط زنگارِ فکرهای همانیده کدر و تاریک شده، اما با فضاگشایی و شناسایی همانیدگی‌ها مانند آینه صاف و روشن خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۷۲

صیقلی دید آهن و خوش کرد رو

تا که صورت‌ها توان دید اندر او

زمانی که آهن صیقل زده شد و تبدیل به آینه گردید، روی خویش را نشان داد تا بتوان صورت‌های بسیاری را در آن تماشا کرد.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۷۳

گر تنِ خاکی غلیظ و تیره است

صیقلش کن، زآن که صیقل‌گیره است

*صیقل‌گیره: صیقل‌پذیر

[مولانا در این بیت خبر خوشی را به انسان‌ها می‌دهد:] اگر در هر مرحله‌ای از عمرت قرار داری و سال‌هاست که با چیزها همانیده شده و در اثر فکر و عمل براساس آن‌ها دردهای بسیاری ایجاد کرده‌ای، به طوری که مرکزت تیره و کدر شده‌است، آگاه باش که همچنان قابل تغییر و قابل تبدیل به هشیاری حضور هستی، چراکه این مرکز تو خاصیت صیقل‌پذیری دارد و این امکان وجود دارد که مجدداً به زندگی زنده شوی، به شرط آن که دیگر به آن چه ذهن نشان می‌دهد توجهی نداشته باشی، در مقابل زندگی کاملاً تسلیم شده و با جدیت روی خودت کار کنی. در این صورت زندگی نیز به تو کمک کرده و در نهایت من‌ذهنی‌ات به هشیاری حضور تبدیل خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۷۴

تا در او آشکالِ غیبی رو دهد

عکسِ حُوری و مَلک در وی جَهَد

باید آن قدر فضا را بگشایی و مرکزت را صیقل دهی تا تجلیات ایزدی و تصویر حوری و فرشته که در واقع همان زیبایی‌های زندگی مانند عشق، حس امنیت، خردورزی و شناسایی است در تو منعکس شود.

نکته: به اندازه‌ای که فضا را باز می‌کنیم دلمان آینه می‌شود.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۷۵

صیقلِ عقلت بدان داده‌ست حق

که بدو روشن شود دل را ورق

از آن رو خداوند صیقلِ عقل را به تو عطا فرموده که به وسیله آن صفحه دلت را صیقل بزنی و آن را روشن و درخشان کنی.

نکته: برای صیقل دادن دلمان باید تمام تمرکزمان روی خودمان و شناسایی همانیدگی‌هایمان باشد و از ملامت، شکایت، حرف زدن و عمل کردن با عقل من ذهنی پرهیز کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۷۶

صیقلی را بسته‌ای ای بی‌نماز

و آن هوا را کرده‌ای دو دست باز

ای بی‌نماز، ای انسانی که به جای وصل شدن به خداوند، دائماً من ذهنی داری و برحسب چیزهای آفل می‌بینی، تو نه تنها کار روی خود و شناسایی همانیدگی‌ها را رها کرده‌ای و دل همانیدها را صیقل نمی‌زنی، بلکه در عوض به دنبال خواسته‌های ذهن می‌روی، دو دست خواهش‌های نفسانی را باز کرده‌ای و شهوت قرار دادن و زیادتر کردن چیزها را در مرکزت داری. بدان که با جدی گرفتن این نیازهای روان‌شناختی که توسط من ذهنی به تو تحمیل شده است میل وصل شدن به شیطان را در خود پرورش می‌دهی.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۷۷

گر هوا را بند بنهاده شود

صیقلی را دست بگشاده شود

اگر دست خواهش‌های نفسانی را ببندی، به آن چه ذهنت نشان می‌دهد توجه نکنی و اجازه ندهی چیزهای ذهنی به مرکزت بیاید، دست صیقلی باز می‌شود، بدین معنا که می‌توانی با کار روی خود، دلت را صیقل کاری کنی تا تبدیل به آینه شود.

نکته: هر کس شکایت می‌کند، خشمگین است، دردهای من‌ذهنی دارد، گله‌مند است و توقع دارد، یعنی خواهان من‌ذهنی است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۷۸

آهنی کآینه غیبی بُدی

جمله صورت‌ها در او مرسل شدی

مرکز انسان که اکنون همچون آهنی تیره و کدر، مملو از همانندگی‌ست، قبل از ورود به این جهان آینه‌ خدایند بود و همه صورت‌های غیبی توسط خداوند در آن فرستاده و نمایان می‌شد. چراکه او آگاهانه هرچه خداوند برایش می‌فرستاد پذیرفته و آن را منعکس می‌کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۷۹

تیره کردی، زنگ دادی در نهاد

این بُود یَسْعُونَ فی الْأَرْضِ الْفَسَاد



اما تو آینهٔ مرکزت را تیره کردی و زنگار همانیدگی را بر آن نشاندی، به طوری که این آینهٔ دل که قبلاً چیزهایی را که خداوند می‌فرستاد دریافت می‌کرد، اکنون آلوده به همانیدگی‌ها شده و چیزهای بیرونی که ذهن نشان می‌دهد را می‌گیرد. این نوع زندگی کردن برحسب الگوهای جامد ذهنی در واقع بیان‌گر معنی آیهٔ «می‌کوشند در زمین به فساد» می‌باشد. نکته: به نظر ما کسانی که مطابق باورها و الگوهای ما زندگی نمی‌کنند روی زمین فساد ایجاد می‌کنند، اما در اصل این ما هستیم که با عمل کردن برحسب من ذهنی باعث ایجاد فساد می‌شویم.

قرآن کریم، سورهٔ مائده (۵)، آیهٔ ۳۳

«... وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا...»

«... و [کسانی که مرکزشان از جنس جسم است] در زمین به فساد می‌کوشند [و زندگی خود و دیگران را خراب می‌کنند]»
«...»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۸۰

تاکنون کردی چنین، اکنون مکن

تیره کردی آب را، افزون مکن

ای انسان، تو تاکنون با فکر و عمل برحسب الگوهای جامد برای خودت و دیگران مسائل و گرفتاری‌های زیادی درست کردی، سپس به خاطر همین مسائل و تفاوت‌های ظاهری و سطحی جنگ‌های بسیاری را بر پا کردی و خرابی به بار آوردی. دیگر وقت آن رسیده به این‌گونه زندگی کردن پایان دهی و دیگر این کارها را ادامه ندهی. بیش از این آب زندگی را تیره نکن و آگاه باش تو با هیچ چیزی غیر از خداوند نمی‌توانی همانیده باشی، پس دیگر بیهوده با ذهنت تلاش نکن.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۵

ز آن عَوانِ سِرِّ، شدی دزد و تباه

تا عوانان را به قهرِ توست راه

*عوان: داروغه، مأمور

دراثر تکاپوی من ذهنی، آن مأمور مخفی که در درون تو پنهان گشته است، دزد و تباه شده ای و زندگی ات به باد رفته است، بنابراین من های ذهنی دیگر کنترل تو را به دست گرفته، باعث ناراحتی و آزار تو می شوند.

[اگر مورد تاخت و تاز انسان های فاسد قرار می گیریم و آن ها تأثیر بدی روی ما می گذارند، به این خاطر است که آینه مرکزمان در اثر همانیدگی تیره و تار شده است.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۸۱

برمشوران، تا شود این آب، صاف

واندر او بین ماه و اختر در طواف

با واکنش نشان دادن و رفتار برحسب الگوهای من ذهنی آب صاف و زلالِ قلبت را بر هم نزن تا این آب هشیاری صاف بماند و تو بتوانی آفریدگاری زندگی را در این آب همچون ماه و ستاره در حال گردش و حرکت ببینی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۸۲

ز آن که مردم هست همچون آبِ جو

چون شود تیره، نبینی قعرِ او

زیرا انسان مانند آب جوی است که اگر به همانیدگی آلوده شود، مانند جویبارِ گل آلود عمق آن دیگر قابل دیدن نیست.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۸۳

قعرِ جو پُر گوهر است و، پُر ز دُرّ

هین مکن تیره، که هست اوصافِ حُرّ

عمق این جوی که نماد درونِ انسان است، پر از دُرّ و گوهرِ زندگی ست، پس هشیار باش و جویبار وجودت را با آوردن جسم به مرکزت آلوده نکن که ذات تو دراصل صاف و از تیرگیِ همانیدگی‌ها آزاد است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۸۴

جانِ مردم هست مانندِ هوا

چون به گرد آمیخت، شد پردهٔ سما

روح لطیف انسان در مَثَل مانند هواست، همین که گرد و غبار افکار همانیده و درد بلند شود و روح انسان را آلوده سازد، مانند پرده‌ای آسمان فضای یکتایی را می‌پوشاند.

نکته: همانیدگی‌ها و دردهایی که بشر ایجاد کرده و از طریق تأثیر قرین آن را پخش می‌کند، همان گرد و غبار است که مانند پرده‌ای آسمان درون را پوشانده و مانع درست دیدن می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۸۵

مانع آید او ز دیدِ آفتاب

چون که گردش رفت، شد صافی و ناب

وقتی گرد و غبار به آسمان بلند می‌شود مانع دیدن نور آفتاب می‌گردد و به محض این که طوفان فرونشیند، هوا نیز صاف و خالص می‌شود.



[بنابراین اگر گرد و خاک حاصل از همانیدگی‌ها در درون ما فروکش کند، صافی و نابی وجودمان را تجربه خواهیم کرد و خورشید درون ما طلوع می‌کند.]

نکته ۱: ما باید از عمل برحسب الگوهای همانیده که منجر به واکنش می‌شود اجتناب کنیم.

نکته ۲: اگر کسی مطابق باورهای ما زندگی نمی‌کند، باید فضا را باز کنیم و انعطاف‌پذیر باشیم. تفاوت‌های سطحی را نادیده گرفته و به زندگی درون انسان‌ها توجه کنیم. در این صورت خواهیم دید که با وجود تفاوت‌ها می‌توانیم کنار هم زندگی کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۸۶

با کمال تیرگی، حق واقعات

می‌نمودت، تا روی راه نجات

[موسی به فرعون می‌گوید:] با وجود این که تیرگی همانیدگی‌ها تو را فراگرفته و در خواب ذهن بودی، خداوند با پیش آوردن اتفاقات سعی داشت تا تو را به سوی راه نجات هدایت کند.

نکته ۱: خداوند برای بیدار کردن ما بی‌مرادی، درد و یا بیماری را پیش می‌آورد تا نشان دهد که در مسیر اشتباه هستیم و با شک کردن به عقل من‌ذهنی، سبک زندگی خود را تغییر دهیم.

نکته ۲: عقل من‌ذهنی ایجاب می‌کند که ما دیگران و حتی خدا را ملامت کنیم. بنابراین به محض این که با مشکلی مواجه می‌شویم، خدای ذهنی‌ای را که ساخته‌ایم ملامت کرده و وجودش را انکار می‌کنیم.

نکته ۳: با توجه به این ابیات مولانا به ما می‌گوید که هرچند وجود ما با آوردن جسم به مرکزمان تباه شده، فساد ایجاد کرده و تیره شده‌است، اما صیقل‌پذیر است و این قابلیت را دارد که با فضاگشایی منعطف شود.



با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۶ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com